

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات فروردین ۱۳۹۰)

صد و یکم

فهرست

جزوه صد و یکم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)

(بیانات فروردین ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- درباره‌ی عید/ اجتماع/ محبت الهی/ نیت مخترع دینامیت
خدمت به مردم بود و نه فروش اسلحه و آدم‌کشی/ جایزه‌ی
نوبل/ منادی صلح در جهان از اوّل وجود، از اوّل ایجاد
اختلافات، عرفا و متصوّفه بودند/ در مورد محکم بودن صوفی و
درویش وقتی جامه‌ی عرفانی به آنها پوشانده شد/ حالت وحدت
و محبت را احساس کنیم تا همیشه بالا باشیم..... ۶
- فرمایش علی علیه السلام؛ هر حسنه‌ای که به تو می‌رسد امر الهی است
و هر بدی و مصیبتی که می‌رسد از نفس خود ماست..... ۱۳
- در هر کاری که خداوند به کوشش ما وابسته کرده، باز هم تا
لطف خودش نباشد، کوشش به جایی نمی‌رسد/ صرفاً عبادت به
خم و راست شدن نیست/ عبادت، امر خطرناک و راه باریکی
است/ وظایفی که خداوند برای بشر تعیین کرده و از اجتماع بشر
زاییده می‌شود/ اگر انسان راه خدا را طی می‌کند و همیشه به
یاد خدا باشد، خداوند وظیفه‌ی او را به او الهام می‌کند/ در مورد
تربیت و عادت، تربیت فرزندان، تربیت برای آینده..... ۱۶

- درباره‌ی وظایف فردی، وظایف اجتماعی / در مورد تربیت کودک
با مادر است / بی‌نظمی‌ها در قرون حاضر از اینکه جامعه زن‌ها را
مجبور کرده که به وظایف دیگری بپردازند ۲۶
- اگر از یکدیگر غل و غشی داریم یا باری بر دل ما هست یا
لگه‌ای در خلوص ما هست، آن را تمیز کنیم / مؤمن در برابر
مؤمن مثل آینه است / خود بودن مؤمنین پیروزی است /
همبستگی را باید حفظ کنیم / مؤمنین بین خودشان رحم و
شفقت هست و با دشمنان غلظت دارند. ۲۸
- تشریفات عید / در درویشی تشریفات نماینده‌ی واقعیت است /
فراخوان و ارتباط با دل / در صورتی همه یکی هستیم که اگر
غل و غشی از هر مؤمنی داریم، بشوئیم ۳۲
- ماه و خورشید و ساعت زمانی / اختلاف در هلال ماه /
تغییر ساعت ۳۶
- محدود کردن عزاداری به چهل روز / زندگی، داشتن یک عقیده
و ایمانی است و کوشش در راه آن / وقایع تاریخی / کشتن
بیجای حیوانات و گیاهان صحیح نیست / درباره‌ی شغل شکار /
قربانی / علم واقعی / قاعده‌ی لطف و نمایندگانی که خداوند
فرستاد / برنامه‌ای که برای همه‌ی مسلمین از اول تا امروز
چیده‌اند در قرآن هست ۴۰
- ۴۶ **فهرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

عید سعید نوروز را خدمت همه تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله سالیان جدید را به خوبی و خوشی بگذرانید، بطوری که آن رسم قدیم که می‌گفتند صد سال به این سال‌ها را ما بتوانیم بگوییم، باز هم بگوییم صد سال به این سال‌ها، نگوییم صد سال به از این سال‌ها. این مثلی است که می‌نویسند: هر روزتان نوروز باد، نوروزتان پیروز باد، ان شاء الله در عمل همینطور بشود، این دعای ما را خدا از همه جهت بپذیرد. البته در سطح بالاتر برای چشم‌های بازتر حضرت صادق فرموده است: عید آن نیست که لباس نو بپوشید، بلکه عید آن است که لباس تقوی بپوشید و از گذشته‌تان ایمن باشید. حالا این عبارت عیناً نیست که من می‌گویم، ولی معنای فرمایش حضرت همین است. البته ما در آن سطح نیستیم که معنای این را درک کنیم. معنایش را می‌فهمیم، از لحاظ ادبی لغاتش را می‌دانیم ولی معنای آن را درک کنیم که هر روز به از روز پیش باشیم. در اینکه فرمایشات ائمه هست، فرمایشاتی که فرموده‌اند که: بدا به حال کسی که دو روزش مثل هم باشد. دیگر محتاج به گفتن نبود، چه بسا بدا به حال کسی که امروزش بدتر از دیروز باشد ولی حضرت فرموده‌اند که امروزت، دو روزت پهلوی هم

۱. صبح دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

باشد، یعنی تکان نخوری. در محلی که هستی باشی. این البته برای ما تازه یک مرحله توفیق است. برای اینکه ما هر روز که می‌گذرد بیشتر وابسته به دنیا می‌شویم. دنیا هم نه اینکه فرض کنیم وابسته به دنیا، این است که کاسبی نکنیم، زراعت نکنیم، نه! بلکه دیدمان بازتر بشود امروز که زراعت می‌کنیم دست خودمان را می‌بینیم، فردا که زراعت می‌کنیم این ذره‌ی کوچک گندم را ببینیم که خداوند برای ما فرستاده و شکرش را بگوییم. روز سوّم آن فکری که این کار را دارد می‌کند، روز چهارم...، همینطور روز به روز دیدمان قویتر بشود. کارمان همان است، چه بسا بیشتر هم فعالیت می‌کنیم ولی دیدمان بیشتر می‌شود. ان شاءالله این باشد.

اولین شرطی که برای ما رعایت و توجه به آن لازم است، چون خداوند بشر را اجتماعی آفریده، باید به صورت اجتماع زندگی کند. اجتماع یعنی چه؟ اجتماع این نیست که چند نفر با هم باشند. فرض کنید در اتاق انتظارِ طیب، یا در انتظارِ به اصطلاح دوش خصوصی که عده‌ای می‌نشینند، ممکن است چندین ساعت هم با هم باشند، اسم این اجتماع نیست، هر کدام راه جداگانه‌ای دارند. اجتماع یعنی افرادی که در آن هستند همه احساس کنند که به یکدیگر احتیاج دارند، احساس کنند که خداوند آنها را آفریده که غیر از آن نیازهای خودشان

را که دنبال آن می‌روند، دنبال رفع نیاز دیگران هم باشند. وقتی فرزند خودشان ناراحت شد، غیر از آن چیزی که برای فرزند خودشان می‌خواهند، برای فرزندان ندیده‌شان یعنی برای فرزندان همسایه همان را بخواهند. این اجتماع است. یعنی محبت. این هم که فرموده‌اند: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ، دین چیزی نیست جز همین محبت. وقتی این حال محبت در همه بود، آنوقت اینها می‌توانند یک قوانینی بگذارند. در این قوانین، در این مقرراتی که هست چون بر اساس محبت است، هیچکس با اراده‌ی خود، آنها را نقض نمی‌کند. همه رعایت می‌کنند.

جنگ در چنین جامعه‌ای معنی ندارد. جنگ برای این است که کسی، چیزی که دیگری دارد می‌خواهد بگیرد. یا چیزی که مال خودش است، می‌بیند دیگری گرفته می‌خواهد پس بگیرد، حالا این چیز هر چه باشد، قدرت باشد، ریاست باشد، ایجاد جنگ می‌کند. مسائل مادی باشد ایجاد جنگ می‌کند ولی جامعه، اساس جامعه بر این است که جنگ نباشد، و با هم در حال صلح زندگی کنند و در اینجا از اول خلقت، از وقتی که این نزاع‌ها در جامعه‌ی بشری پیدا شده، همیشه یک رگه‌ی محبت الهی موجب بوده است که عده‌ای از همان اول، فریاد بزنند که آقا بشر بر صلح زندگی می‌کند، نه بر جنگ.

خداوند گاهی مثل اینکه به ما جواب می‌دهد، می‌گوید حالا که

شما بر مردم، بر خلاف رضایت من، نه بر خلاف اراده‌ی من، بر خلاف رضایت من به حال تهاجم به یکدیگر و جنگ برآمده‌اید، من هم برای اینکه، هم این حالت را از بین ببرم و هم اعتدال را رعایت کنم، همه‌ی وسایل جنگ و کشتار را در اختیار شما می‌گذارم. هر روز می‌بینیم که فلان دانشمند اختراعی می‌کند، و روزنامه‌ها می‌نویسند آن اختراع چیست و هدف آن اختراع این است که آدم کشته بشود. انسانی کشته بشود.

نوبل اختراعی کرد حالا چون ظاهراً نیت الهی بود خدا رحمتش کند دینامیت را اختراع کرد. او از دیدن کارگرانی که در کوه کار می‌کردند و به سختی کلنگ می‌زدند، سنگ‌ها را کنار می‌زدند، توجه کرد و دینامیت را اختراع کرد نیت او این بود که اینها راحت‌تر کار کنند. بشر این اختراعی که نیت مخترعش خدمت به مردم و کارگران زحمتکش بود، این را گرفتند تبدیل به وسیله‌ی آدمکشی قرار دادند که به همین جهت وقتی که خود آن مخترعش فهمید، متوجه شد چون ثروت زیادی از راه فروش این اختراع و فروش آن به دست آورده بود، توجه کرد این پولی که به دست آورده حلال نیست. این پول از راه فروش اسلحه است، چون این دینامیت اسلحه‌ای است و این را جایز ندانست که نگه‌دارد، آن را مورد وقف قرار داد. ما وقف می‌گوییم،

قرارداد بر این گذاشت که این پول، الی‌الابد، این ثروت، درآمد سالیانه‌اش خرج رشته‌هایی بشود که برای تکامل انسان به کار می‌رود. جایزه‌ی نوبل که می‌شنویم این است. جایزه‌ی نوبل در واقع برای خود او یک افتخاری بود و حالا هم تا وقتی که آلودگی‌های سیاسی به آن دخالت نکند هر کسی این جایزه را می‌برد، یک سر و گردن از دیگران بلندتر حساب می‌شود.

این منادی صلح در جهان از اوّل وجود، از اوّل ایجاد اختلافات و عنادها، عرفا و متصوّفه بودند. در تاریخ هم بسیار برخورد می‌کنیم به مواردی که این نظریه ظاهر شده. در مواردی هم که حتّی به اساس دین لطمه زدند، باز هم عرفا متوجّه بوده‌اند. یکی از آنها داستان شیخ نجم‌الدین کبری که همه شنیده‌اید. آن بزرگوار اهل صلح بود جنگ نمی‌کرد ولی یک‌بار به‌عنوان دفاع جنگ کرد. یا سهروردی که به‌عنوان حکم و مصلح بین قشون خلیفه‌ی سنّی بغداد و خوارزمشاهیان بود. البتّه این سنّی و شیعه همیشه موجب یک وسیله‌ای بوده مثل اسلحه‌ای، این اسلحه‌اش سنّی بوده تیر به او می‌زده، که تو سنّی نیستی شیعه‌ای و به‌عکس و الاّ نه خوارزمشاهیان آنقدر دلشان برای تشیّع و اسلام سوخته بود و نه خلیفه‌ی آنوقت بغداد. در اصل و سوسه‌های شیطانی این اختلاف را می‌اندازد و در بشر هست.

و اما جنگ هم در بعضی موارد لازم می‌شود به وجود بیاید. «لازم می‌شود» نه اینکه ما لازمش می‌کنیم. گردش فطری اینطور می‌کند. این است که ما گاهی می‌بینیم که همه یک طرف، مثلاً چه شیعه و سنی، اخباری و اصولی، معتزله و اشاعره، اینها همه، در بعضی دوره‌ها هر دو گروه با تصوّف و عرفان درمی‌افتند و بعضی اوقات هر دو گروه موافقت و هر کدام به فکر خودشان سعی می‌کنند متصوّفه را به جانب خودشان بکشانند. این به همین واسطه است که هر کدام وقتی می‌خواهند جنگ کنند، می‌خواهند از این قشون، از این به خیال خودشان قشون، یعنی گردشمار است، از این گونی گردو استفاده کنند به این نظر ولی نمی‌دانند که درویش و صوفی از گروهی هستند که آن شعر آن شهید، در رثای شهید بلخی گفت:

کاروان شهید رفت از پیش

و آن ما رفته گیر و می‌اندیش

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

صوفی و درویش وقتی در مقام فهم و دانش واقعی، دانش معنوی، دانشمند باشد گویانکه از شمار دو چشم یک تن است، اگر هر دو چشمی را یک انسان حساب کنیم، این هم یکی است. اما اگر خرد را بسنجیم هزار نفر بیشتر است. وقتی صحبت اجتماع می‌شود این

گروه‌هایی، این دیوارهایی که دشمنان می‌بینند، کلوخی خیال می‌کنند. سرشان را به آن می‌زنند، می‌شکند. آن وقت می‌فهمند کلوخ نیست، آهن است. حالا به حواشی آن کار نداریم. گفتند: یک خمیری که اولش نرم است، یک گل است بعد با این گل هر چه بخواهید، می‌توانید بسازید. یک اتومبیل بسازید، هواپیما بسازید، هر چه بخواهید بسازید. وقتی سفت شد، هیچ چیزی در آن کارگر نیست. این در ضمن اینکه یک واقعیت خارجی دارد، یک واقعیت تمثیلی هم دارد در بین عرفا، در ایش. اینها تا بیعت نکرده‌اند و تا همین‌طور طرفدار هستند، اینها خمیر هستند. وقتی جامه‌ی عرفان به آنها پوشانده شد، در آن صورت آنچنان محکم هستند که هیچ چیزی در آنها اثر نمی‌کند. آنهایی که قبل از آن را دیده‌اند، خیال می‌کنند اینها هنوز همان هستند. یا نگاه خودشان می‌کنند، می‌بینند همه‌ی زندگی با سیاست آمیخته است، به هر جهت این را ما بدانیم و این حالت وحدت و محبت را احساس کنیم تا همیشه بالا باشیم. **أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**، ما همیشه بالاییم در صورتی که مؤمن باشیم. یعنی در صورتی که آن گل ساختگی ما محکم شده باشد. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

صحبتی که کردم تبریک به همه‌ی خانم‌ها و آقایان گفتم؛ حالا تکرار می‌کنم چون تبریک، زیادی‌اش ضرر ندارد. ان‌شاءالله سال جدید بر شما مبارک باشد. آنقدر مبارک باشد ان‌شاءالله که شما خودتان متبرک شوید و به‌قول آن عارف بزرگ، روزهای دیگر از شما متبرک شود. یعنی اول به شما تبریک می‌گویم؛ ان‌شاءالله برسید به درجه‌ای که روزها و ساعات از شما مبارک باشد.

در دنیای امروز که همه چیز ما دارد از دست می‌رود، دارند باد می‌دهند. مثل خرمن را که باد می‌دهند برای اینکه گاه را باد ببرد و محصول بماند ولی حالا بادی که می‌دهند، طوری است که گاه بماند ولی محصول از بین می‌رود. بنابراین فقط به این بادها، باد این‌طرف و آن‌طرف توجه نکنید، به خود بادی که اول در بشر دمیده شده و او را زنده کرده، و... وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲، دمیدم در او از روح خودم. به این بخش توجه کنید. به آن باد توجه کنید.

ان‌شاءالله سال جدید، آنچه سال‌های گذشته خوبی داشته‌ایم خوبتر بشود و آنچه بدی داشته‌ایم، خدا ما را ببخشد و توفیق بدهد که دیگر از این چیزها نداشته باشیم، همه‌ی اینها نتیجه‌ی کار خود ماست.

۱. صبح دوشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۲۹/سوره ص، آیه ۷۲.

حضرت علی می‌فرماید که هر حسنه‌ای به تو می‌رسد امر الهی است و هر بدی و مصیبتی که می‌رسد از نفس خود ماست برای اینکه خدا انسان را آفریده نصف فرشته، نصف شیطان این است که ما همه سعی داشته باشیم که آن نفخه‌ای که مال نیمه‌ی فرشته است غلبه داشته باشد ولی هیچکدام از بین نمی‌روند.

به هر جهت، عارفی گفته از مریدان حضرت شاه نعمت‌الله، ابواسحاق اطعمه، اطعمه یعنی خوراکی‌ها این لقب را داده بودند چون همه‌اش از خوراکی‌ها می‌گفت شعری دارد که گیپاپزان؟ یعنی آنهایی که کله‌پاچه و آبگوشت می‌گذارند:

گیپاپزان که سحر در حجره وا کنند

آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

البته خیلی درویش بزرگواری بود و جناب نعمت‌الله با او شوخی می‌کردند و یک بار می‌گفتند: تو چرا از خوراکی‌ها آنقدر می‌گویی؟ گفت که من چون خودم را لایق نمی‌دانم که از الله دم بزنم از نعمت‌الله دم می‌زنم؛ نعمت‌اللهی. این هم درجه‌ای است، البته اگر این را به‌عنوان درجه‌ای از تکامل بگیریم بسیار خوب است برای اینکه، ما از اول نمی‌توانیم ابوذر و مقداد و سلمان و اینها باشیم. باید تدریجاً برسیم کمتر کسی رسیده آن هم کسانی هستند، در مراحلی که ما ندیدیم سیری کردند و آماده می‌شوند. امیدواریم در این سال خداوند دست ما را

بگیرد، نگذارد بیفتیم. ما مثل بچه‌ی کوچکی هستیم که می‌خواهیم راه رفتن یاد بگیریم، دست ما را بگیرد ان شاءالله نگذارد بیفتیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

این عید سعید نوروز را مجدداً به همه‌ی اخوان تبریک می‌گوییم. ان‌شاءالله سال جدیدی که پیش می‌آید بهتر از سال‌های گذشته باشد. البته این مقداری بستگی به کوشش و زحمت خود ما دارد ولی به هر جهت در هر کاری که خداوند به کوشش ما وابسته کرده، باز هم تا لطف خودش نباشد، کوشش به جایی نمی‌رسد. ان‌شاءالله ما بتوانیم امسال و هر سال دیگری را طوری سلوک کنیم و راه برویم که در هر قدم‌مان یاد خدا باشد. ان‌شاءالله.

و اما لطف خدا و عبادت خدا هم اینطوری که بعضی می‌گویند، شاید معتقد هم باشند، نمی‌دانم، صرفاً به خم و راست شدن نیست، یعنی به نماز تنها نیست. نمازهای پنج‌گانه‌ای که فرموده‌اند، واجب است. به این معنی که اگر خدای ناکرده کوتاهی کردیم، قصور کردیم این قصور از شأن ما کم می‌کند ولی اگر انجام دادیم، وظیفه‌ای انجام دادیم. مثل اینکه بدهکار هستیم، بدهی‌مان را به کسی می‌دهیم، این منتی بر او ندارد. ما حالا البته بدهکاریمان آنقدر زیاد است، وجود خودمان را به خداوند بدهکاریم. بنابراین هر چه هم پرداخت کنیم برای این بدهکاری زیاد نیست، حتی دون شأنش است، و به همین جهت،

۱. صبح سه‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

این است که صرفاً عبادت، به خم و راست شدن نیست.

یک داستانی هم دارد در تذکرةالاولیاء حالا یادم نیست مربوط به کدامیک از بزرگان است، می‌گوید که یک حاجی‌ای رفت با خلوص نیّت حج کرد و برگشت. از خدا بارها می‌خواست که خدایا حجّ چه کسانی در این حج قبول شده؟ البتّه معلوم است خود این یک حالت توسّل و ارتباطی با خداوند داشت که خداوند ولو در خواب به او راهنمایی کرد. فرمود: می‌خواهی بدانی حجّ چه کسی قبول است؟ فقط حجّ فلان کسی که در آن شهر نیشابور است، قبول است. این برای درک این مطلب مسافتی را طی کرد و به آنجا رفت، سراغ او را گرفت. گفتند: یک حدّادی، یک آهنگری، آنجا هست، شاید هم ابوحفص حدّاد بوده، (برای اینکه او هم حدّاد است، اسمش را یادم نیست) رفت پیش او. گفت: من چون یک خوابی دیده‌ام دلم می‌خواهد حالات تو را بدانم یک، دو سه روز می‌خواهم میهمان تو باشم. گفت: قدم روی چشم. این دو سه روز که اینجا بود دید این حدّاد، آهنگر هیچ عبادت اضافه‌ای ندارد. می‌رود کار می‌کند و زندگی‌اش را می‌گرداند و موقع نماز، اوّل وقت نماز، نمازش را می‌خواند و هیچ اضافه‌ای ندارد. بعد از این چند روز خداحافظی کرد و گفت: واقعش این است که من چنین خوابی دیده بودم، آمدم ببینم حجّ تو چطور قبول است؟ و حال آنکه از همه در ده

می پرسیدم: فلان حاجی حدّاد؟ می گفتند: او حاجی نیست، حج نرفته الان هم هست. تو چطور حج نرفته حَجَّت قبول است؟ گفت که من چندی پیش همسرم حامله بود، باردار بود، آن حالت و یار را داشت. یک مرتبه به منزل ما خیلی شدید بوی کبابی آمد. زخم گفت که من کباب می خواهم. من هم بلند شدم بروم بیرون ببینم که این بوی کباب از کجا می آید و دیدم از یک منزلی نزدیک، همسایه‌ی ما می آید. در زدم و به آن همسایه گفتم که جریان این است، از آن کبابی که درست می کنی یک تکه برای زن من بدهید. او زنی بود گفت که ما کباب درست می کنیم ولی این کباب بر ما حلال است، بر شما حرام است. من تعجّب کردم چطور بر او حلال است و بر من حرام؟ گفتم: یعنی چه؟ چرا بر ما حرام است؟ آن خانم گفت: وضع مالی من خوب نیست، وضع ناراحتی دارم. بچه‌هایم گرسنه بودند. اصرار و گریه که ما کباب می خواهیم. من آمدم بیرون که به یک وضعی تهیّه کنم ولی هیچ به خاطرم نرسید. یک کیوتر مرده‌ای در روی زمین یا روی برف افتاده بود، همان را برداشتم آوردم کباب کنم. ما چون مضطربیم این کباب، این گوشت مردار بر ما حلال است، ولی شما که دارید، نباید از این گوشت بخورید و من آنقدر متأثر شدم که وجهی را فراهم کرده بودم برای سفر مکه، به این زن دادم. دعا کرد و گفت که خدا ان شاء الله حجّش را

نصیب تو کند. من حاجی نبودم و این دعای او موجب شد که من خودم را حاجی می‌دانم، در اثر دعای او. همانطور دعایی که آن زن کرد گفت که خدا آتش را بر تو نرم کند. این است که من آهن گداخته در کوره هست با دست برمی‌دارم می‌آورم بیرون. این هیچ عبادتی نکرده.

ولی عبادت امر خطرناکی، راه باریکی است، به این معنی کسی که عبادت می‌کند، یک لحظه به خاطرش بیاید این منم که عبادت می‌کنم، تمام گذشته‌اش، عبادت گذشته‌اش هم ساقط می‌شود. برای اینکه عبادت، یعنی چه؟ ما که بنده‌ی خدا هستیم، دیگر چه می‌خواهیم. فقط از خدا می‌خواهیم ما را به بندگی قبول کند. این است که در وظایف اخلاقی انسان‌ها همین را ذکر کرده‌اند، همین حرف را. خبری هم هست یکی از ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند که خداوند از چهره‌ی گناهکاری که به درگاه خدا شرمسار است، بیشتر خوشش می‌آید تا چهره‌ی عابدی که شبانه‌روز عبادت کرده، سرش را بالا می‌گیرد و مثل اینکه از خدا طلبکار باشد، خدا این را بیشتر قبول دارد تا آن را. نمونه‌ها فراوان است.

یک سری انواع وظیفه هم خداوند برای بشر تعیین کرده و آن وظایفی است که از اجتماع بشر زائیده می‌شود. حیوانات، آنهایی هم که حتی با اجتماع زندگی می‌کنند، وظایف اجتماعی‌شان هم جزء وجودشان

است. یعنی زنبور عسل مثلاً، آن زنبوری که اسمش را زنبور کارگر می‌گویند، آن هیچ وظیفه‌ای ندارد جز اینکه برود یک مقداری روی گل بنشیند و بیاورد یا آنکه محافظ دم در کندو است، هیچ وظیفه‌ای ندارد جز اینکه ببیند اگر مزاحمی آمد، حمله کند، خبر بدهد ولی انسان نه! انسان از تمام جهات وظیفه دارد. انسان حتی نسبت به همسرش، نسبت به فرزندش، نسبت به ابوینش، نسبت به اقوام، نسبت به مملکتش وظیفه دارد و جمع این وظایف اگر انسان راه خدا را طی می‌کند و همیشه به یاد خدا باشد، خداوند وظیفه‌ی او را به او الهام می‌کند. فَالْهَمَّهَا جُورَهَا وَتَقْوَاهَا، همین است که خداوند می‌فرماید: بدی و خوبی را به او الهام می‌کنیم. البتّه در این جریان، انسان‌ها وظیفه دارند فرزندان خودشان را و کسانی که تحت سرپرستی‌شان هستند، برای جامعه آماده کنند. برای اینکه، بچه از سه سال، چهار سال، پنج سال، ده سال جز اطاعت از پدر و مادر وظیفه‌ای در اجتماع ندارد ولی مردها و زن‌ها که بزرگ شدند، به سنّ تمیز رسیدند، نسبت به جامعه هم وظایفی دارند.

در مورد تحصیل به اصطلاح و تأدیب، البتّه نظریات مختلف است. حتی این اختلاف نظر در مورد اصل تربیت هم وجود دارد. به این

معنی که در روانشناسی یک مبحثی هست به نام عادت که ما خودمان می‌بینیم. به یک امری عادت داریم، گاهی عادت اینقدر قوی است که بر ما حکومت می‌کند. تربیت هم البته یک نوع عادتی است، یعنی طفل را عادت می‌دهیم به اینکه در مقابل کسی که سلام می‌کند، در جوابش سلام بدهد. اگر کسی به او لطمه زد جواب بدهد، این عادت می‌کند. تربیت هم یک درجه، یک رکن عمده‌اش عادت است. خیلی‌ها برای عادت معتقدند باید سعی کرد عادت نکنیم، عادت به هیچ چیز ندارند. به قول آن نویسنده می‌گوید: به طفل هیچ عادتی نباید داد، فقط این عادت که به چیزی عادت نکند. حالا، در این صورت تربیت برای انسان‌ها، در خانواده خیلی مشکل می‌شود. برای اینکه این فرزند را باید تربیت کند. با دنیای امروز که هر روز تغییر می‌کند، هر روز رنگ جدیدی به خودش می‌گیرد، تربیت خیلی مشکل است، که او را به کدام طریق؟ چه بکند؟

از طرفی بخواهد فرمایش علی علیه السلام را اولاً بفهمد، فهمش مشکل است، بعد هم که فهمید، چطوری عملی کند؟ فرمود: فرزندان را برای فردا تربیت کنید که بعضی‌ها از این فرمایش مولی سوءاستفاده کرده‌اند و حتی به ولنگاری و بی‌قیدی تعبیر کرده‌اند و این بالاترین خطری است برای جامعه و همه هم می‌دانیم که مسلماً علی علیه السلام

منظورش از این امر این نبوده که اینها ولن‌گار باشند و به‌علاوه اگر می‌گوییم همه چیز تغییر می‌کند، یک چیزی هست در جهان که تغییر نمی‌کند و آن وجود خداوند و اوامر خداوند است. بنابراین می‌توان این قسمت ثابت را به‌عنوان تربیت انتخاب کرد و یک‌بار این بحث شد که وقتی می‌فرمایند: برای فردا، طبق فردا، تربیت کنید یعنی امروز را در نظر نگیرید. یک قاعده و رسم اخلاقی بالاتری که امروز و فردا و دیروز را در برمی‌گیرد، انتخاب کنید، طبق آن رفتار کنید که گفتم: ما مثلاً امروز می‌گوییم که در جامعه چقدر تملق زیاد است، رشوه زیاد است. در اینجا انسان دچار تردید می‌شود که فرزندش را چطور تربیت کند؟ اول، شرطش همین است کسی که سرمربی است، تربیت می‌کند، خودش هم به تربیتش معتقد باشد و هر چه اعتقادش قویتر باشد و محکمتر باشد، امید رستگاری و نجات بیشتر است.

یکی از داستان‌های صدر اسلام در جنگ‌ها این است که پیغمبر به غزوه‌ای تشریف بردند، جنگی، یک جهادی. قبلش هم اعلام کردند که فردا بیایید، هرکسی قدرت مالی، بدنی اینها دارد، بیاید که برویم. سه نفر از کسانی که قدرت مالی هم داشتند و باید می‌آمدند، به جنگ نیامدند. پیغمبر به جنگ تشریف بردند، حالا یادم نیست مثل اینکه جنگ هم نشد یا هر چیزی. بعد که برگشتند در واقع به‌عنوان مجازات،

گفتند که کسی با این سه نفر حرف نزند. با آنها برخورد، معامله نداشته باشد. اینها خودشان یک شفته‌ی اصلی، مثل آن شفته‌ی ساختمان، شفته‌ی اصلی اعتقادشان اسلام و پیغمبر بود و همین اصل به دادشان رسید، به کمکشان رسید. گفتند: پیغمبر ما را بایکوت کرده، پس ما برویم به کوه‌ها که با دیگران تماس نگیریم، دیگران هم با ما تماس نگیرند، رفتند آنجا. خانواده‌هایشان غذایی درست می‌کردند، می‌بردند آنجا می‌گذاشتند و آنها می‌خوردند... بعد به تدریج گفتند: ما می‌خواهیم که تماسی با مردم نداشته باشیم، در واقع حبس انفرادی باشد و حال آنکه خانواده‌ی ما می‌آیند، جلوی اینها را می‌گیریم. به خانواده‌هایشان گفتند: دیگر از فردا خودتان بیایید غذا را بگذارید و بروید، دیگر منتظر ما نباشید. یک مدتی هم همین کار را کردند. ظرف غذایی یا نانی یا هر چه، می‌گذاشتند و خودشان می‌رفتند. مدتی هم اینطوری بود. اینها خودشان می‌آمدند غذا را برمی‌داشتند. بعد خودشان بین خودشان گفتند که آخر ما هم که مسلمانی، پیغمبر ما را به‌عنوان مجازات بایکوت کرده من خودم هم باید این را اجرا کنم. هر سه نفرمان باید اجرا کنیم. ما همدیگر را هم نباید ببینیم، همین. منظور اعتقاد شدت پیدا می‌کرد. خود این البته یک جهادی بود، جهاد اعتقادی که برای حفظ اعتقادشان، به تنهایی. می‌گفتند: ما را تا پیغمبر نبخشد...، خانواده‌های

اینها خبر را به پیغمبر دادند. عرض کردند اینطوری است. بعد از چندی وقتی اینطوری شد که اینها خالصانه و تمام قد، به قولی حکم را اجرا کردند، بر پیغمبر وحی آمد که توبه‌ی اینها را قبول کردم. آنوقت آمدند دنبالشان.

منظور همین مسأله‌ی تربیت برای آینده است. اینکه فرموده‌اند برای آینده تربیت کنید یعنی امروز را در نظر نگیرید. پیغمبر که اول بعثت به آبادی نزدیک مکه که آب و هوای خوبی هم داشت تشریف بردند. جمعیت مرفه‌ی داشت، که آنها را به اسلام دعوت کنند. بچه‌ها ریختند سنگ زدند. می‌شود گفت مثلاً بیرون کردند. یک غلامی آنجا ناراحت شد، آمد و مسلمان شد. اگر می‌خواست کسی بچه‌هایش را منطبق با روز تربیت کند چه می‌شد؟ همان‌هایی که دیدیم، ابوسفیان و که و که و ولی فرمودند: به دل باید رجوع می‌کردند، می‌دیدند که اینها فرمان الهی است، آنوقت می‌آمدند. یک عده‌ی معدودی این کار را کردند. مثلاً ابوذر فهمید، درک کرد. عمار و یاسر و سمیه اینها همینطور. اینجا آنوقت چطوری مثل فردا؟ این فرمایش پندصالح که فرموده‌اند: مؤمن باید خداخواه و خداجو باشد و پایان‌بین باشد. یعنی این دیده:

دیده‌ای خواهم که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

باید چنین دیده‌ای داشته باشد و پایان‌بین باشد. به همین طریق همه‌ی فرمایشاتی که داده‌اند غالباً یا مستقیم یا غیرمستقیم در پند‌صالح یادآوری شده، از همین قبیل است. ان شاءالله ما بتوانیم رفتار کنیم. الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ. همین اشاره‌ای است به لطف الهی که شامل حال ما بشود، بتوانیم دستورات خودش را اجراء کنیم. ان شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در انجام وظایف فردی خود شخص می‌تواند تشخیص دهد و جامعه هم به او یاد می‌دهد. اما در انجام وظایف اجتماعی خود جامعه یاد می‌دهد ولی با چوب و چماق یاد می‌دهد، بنابراین بچه باید از کوچکی تربیت شود برای اینکه مطابق رأی اجتماع و نظم اجتماع کار کند. اینکه گفته‌اند: بچه‌ها را برای فردا تربیت کنید، این وظیفه بیشتر به جانب مادرها و زن‌هاست. همانطور که می‌بینید انسان هم یک حیوانی است، در حیوانات دیدید که تربیت کودک با مادر است. در گله‌ی گوسفند وقتی بره به دنیا می‌آید، مادر است که باید مراقب او باشد و برای او غذا فراهم کند و اگر حیوانی حمله کرد بتواند دفاع کند و این وظیفه، خیلی سنگین است. منتها امروز دنیا طوری شده البته گاهی ده تا، بیست تا مادر با هم جمع شوند و با هم نگاه‌دارند، بچه‌ها را بیاورند ولی این مهم نیست باز هم تربیت با مادر است. در حیوانات هم مثل گوسفند را ما می‌بینیم، همه را با هم جمع می‌کند، گله‌ی نوزادها، به اصطلاح خلومه‌ها هم با هم هستند، گله‌ی جداگانه، اینها گله هستند ولی وقتی موقع غذا دادن می‌شود هر بره‌ای مادر خود را می‌شناسد و غذا از او می‌خورد و هر مادری بره‌ی خود را می‌شناسد. غریزه‌ی

۱. صبح سه‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مستقیم دارد ولی الان متأسفانه طوری شده که جامعه زن‌ها را مجبور کرده که به وظایف دیگری پردازند که آنها خیال می‌کنند اگر پردازند شخصیتشان کم می‌شود، این بی‌نظمی‌هایی که در قرون حاضر می‌بینیم، دنیا به خودش می‌بیند، بیشتر مال همین است. آن تربیتی که کودکان باید در کودکی ببینند، نمی‌بینند، بعد در جامعه سرش به سنگ بخورد آنوقت سنگ را بر می‌دارند سر جامعه می‌زنند، هم خودش لطمه می‌بیند و هم جامعه. یادم رفت عید را به همه تبریک بگویم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

امروز روز سوّم از سال جدیدی است که می‌گذرد. ان شاءالله سال جدید برای ما همانطوری که افاق را تمیز کردیم و سعی می‌کنیم این تمیزی را نگه‌داریم، ان شاءالله ما هم دل‌هایمان را تمیز و پاک کنیم و به همین پاکی آن را نگه‌داریم، تا سال آتیه اگر عمری بود، تکرارش می‌کنیم. اگر هم رفته بودیم یادمان به خیر.

در آیات قرآن آیه‌ای هست که عبارتش الان یادم رفته، آیه‌ای است که زیاد هم مصرف کردیم. می‌فرماید که مؤمنینی که قرار است به بهشت داخل بشوند، دَم دروازه‌ی بهشت در واقع: وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ، اگر جزئی غل‌وغشی در دل‌هایشان باشد، دَم بهشت تمیزش می‌کنند و بعد آن داخل که رفتند إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ^۲، برادرانی هستند روی تخت‌هایی، روی جایگاهی روبه‌روی هم نشسته‌اند. حالا ما هم این نمونه را در اینجا، در ایران پیاده کنیم. این سه روز را به منزله‌ی این دروازه بگیریم. نگاه کنیم دل‌هایمان، اگر از یکدیگر غل‌وغشی دارد، خودمان تمیز کنیم. اگر خودمان تمیز کنیم، اجر آن تمیز کردن هم با ماست. ما اگر نکنیم، مؤمنین البتّه، مؤمنین درجه‌ی بالا و نه ما، برای آنها فرشتگانی می‌آیند تمیز می‌کنند ولی ما

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۴۷.

خودمان تمیز کنیم. اگر از یکدیگر باری بر دل ما هست، لگه‌ای در خلوص ما هست، آن را تمیز کنیم.

همینطور که من این را عرض کردم و به نظر شما رساندم، اول بار خودم این تقاضا را می‌کنم. می‌گویم: هر کدام، از من در دل، غل‌وغشی دارید بشوید و ان‌شاءالله این جلسه همان دروازه‌ای که صحبتش شد جلوی دروازه: وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ، از دل‌های همه‌مان این غل‌وغش‌ها شسته بشود، برود. ان‌شاءالله در این مسیر موفق باشید. مؤمن هم از برادر مؤمنش نمی‌تواند غل‌وغش داشته باشد. اگر یک آینه گرد و خاک، گل و لای، هر چه بیاید، صفت آینه از بین نمی‌رود، رویش را گِل می‌پوشد یا غباری. یک فوت کنیم یا یک دستی بکشیم پاک می‌شود. این آن صفتی و خاصیتی است که مؤمن دارد، یعنی آینه دارد. می‌گویند: مؤمن در برابر مؤمن آینه است، مثل آینه است. آنچه در خودش می‌بیند، در او می‌بیند و آنچه در او می‌بیند در خودش هست. ان‌شاءالله که سال جدید غل‌وغش جدیدی بر ما وارد نشود.

خداوند در کمک به مؤمنین به پیغمبر می‌فرماید: هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ^۱، خداوند تو را دو جور، از دو طریق کمک کرد، نه فقط

دو طریق، دو طریق را ما می‌گوییم. یکی از طریق نَصْرِهِ مستقیم خودش که در جنگ بدر خداوند فرمود، فرشتگان آمدند. یکی هم بِالْمُؤْمِنِينَ، خود مؤمنین مؤید تو هستند. البته غیر از اینکه اینجا، ذکر نکرده، در جنگ‌ها مؤمنین محافظ تو، محافظ لشکر بودند و همیشه پیروز می‌شدند، خودش هم مستقیم خداوند کمک کرد و خود مؤمنین، بودن مؤمنین، نفرمود بِنَصْرِكَ وَبِالْمُؤْمِنِينَ. البته بعضی ممکن است بگویند هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ، نه خود بودن مؤمنین پیروزی است. برای چه؟ برای اینکه پیغمبر هدفش، وظیفه‌اش این بود که تمام مخلوق خداوند را به ایمان بیاورد، همه را مؤمن قرار بدهد. بنابراین مؤمنین، عده‌ی مؤمنین، خود ایمان آنها کمک می‌کند. ما هم بدون اینکه خودمان بفهمیم، یعنی توجه کنیم، صرف این ایمان ما، به مسأله‌ی ایمان و مشکلات سایر دوستان می‌رسد و کمک می‌کند. بنابراین این همبستگی را ما از هر حسابی که بکنیم این همبستگی را باید حفظ کنیم و نگه‌داریم ان شاء الله.

همان مثالی که زدیم؛ در مقابل ضربات چکش، فولاد آهن سخت باشیم ولی در بین خودمان نرم و ملایم که در آن صفات پیغمبر هم که فرموده است و مؤمنینی که به او ایمان می‌آورند بین خودشان رحم و شفقت هست و با دشمنان غلظت دارند. که در جای جای قرآن

به هر دوی این خصوصیت متضاد، در مورد دو گروه متضاد اشاره فرموده‌اند. از موضع رحم و شفقت فراوان برای اینکه تشویق کند خداوند خودش را *أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ*^۱، معرفی کرده. پس ما هم رحم و شفقت را داشته باشیم. منتها آن شعر سعدی که می‌گوید:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستم کاری بود بر گوسفندان

سعی نکنیم که کوتاهی خودمان را و یا ترس خودمان را به رحم و شفقت تبدیل کنیم، نه! و بهترین طریق رحم و شفقت هم این است که بدون نظر به پاداشی باشد و بدون اینکه اظهاری بشود، که این بین مؤمنین است همان که گفتیم، آیه‌ی قرآن است: *رُحَاءٌ بَيْنَهُمْ*^۲. ان شاء الله ما از این جلسه که رفتیم در مقابل همه‌ی ضربات مجهزتر، روئین‌تن باشیم و در مقابل، خودمان از لحاظ نرمی و خضوع و خشوع در برابر خداوند و بندگان خالص خداوند همیشه مراعات کنیم و داشته باشیم. ان شاء الله.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۱ / سوره یوسف، آیه ۶۴ و...

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

سوّم عید است و دیگر قسمت عمده‌ی تشریفاتِ عید، امروز تمام می‌شود ولی مهمترین تشریفاتِی که باید باشد تشریفاتِی است که حکایت از واقعیت می‌کند، نه مثل تشریفاتِ سیاسی، تشریفاتِ این است مهمانی می‌آید، مهمانی که موردِ علاقه است فرش قرمز پهن می‌کنند و همه چیز و همه کار می‌کنند این صحیح است ولی یکی هست که امروز گفتند: دشمن ما چنین و چنان، ولی شب می‌بینید، بعد برای او فرش قرمز هم انداخته‌اند. یا للعجب اینطور تشریفاتِ نه، در درویشی تشریفاتِ نماینده‌ی واقعیت است. یعنی تشریفاتِی که ما برای تبریک عید در اینجا همه جمع می‌شویم. یکی از ری یکی از روم، یکی از هندوستان یکی از استرالیا، یک جا جمع می‌شویم، این برای نمایش نیست برای این است که در نظر ما می‌گوییم؛ هر که خوب است خوبش شود خواه از نسل علی خواه از عمر.

به بشر نگاه می‌کنیم اگر از نسل علی است اگر خوب باشد سرافکنده نیست و اگر بد باشد سرافکنده است که خود همان علی او را می‌زند. حالا بگذریم، البته همه‌ی سازمان‌ها، شرکت‌ها در آخر سال بیلانی می‌دهند و حساب خود را می‌کنند ولی ما در هر موقعیتی، در هر

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

لحظه‌ای باید بیلان بگیریم، یعنی بیلان ما مجسم است و همیشه در ذهن ما هست. در این ایام به‌خصوص بیشتر مجال داریم. بینیم چه کردیم؟ و در مقابل ما چه فکر کردیم و چه تکاملی پیدا کردیم؟ این حساب را باید بکنیم. برای اینکه حساب ما درست دربیاید و بتوانیم به دوستان خود برسیم، آنوقت می‌توانیم بگوییم: *كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوءٌ*^۱، هستیم و همه از حال هم خبر داریم آنچه در این جریانات از من پرسیدند که شما چطور فراخوان دادید؟ شما چطور تلفن دارید؟ ما که تلفن را قطع می‌کنیم، چطور می‌شود؟ گفتم: فراخوان ما، ارتباط ما ارتباط به قول شما، مثل کارهای دنیای ارتباط با دستگاه‌های بی‌سیم است ما دل‌هایمان به هم ارتباط دارد. وصل است. هر کجا در یک جا را بکنند دل می‌لرزد. برای اینکه بفهمند در کتاب هم داستان اویس قرن را آورده‌اند. اویس قرن نیامده برای مردم معمولی و کسی که او را نشناسد بگوید؛ این را برای دو سه نفر که آمده بودند دیدن او، زیارت او گفت. گفت: همان روزی که دندان پیغمبر درد گرفت و سنگ به دندان زدند و دندانش شکست من آنجا نبودم پیغمبر در مدینه و من در یمن، همان روز دندانم درد گرفت فهمیدم دندان پیغمبر است کشیدم انداختم دور. این ارتباط بی‌سیم است البته ضعیف و قوی دارد نگوئید، ما نداریم،

من نمی‌توانم. همین که دل آدم گاهی اوقات شور می‌زند (بیجا گاهی هم پرخوری کردیم) ولی گاهی بی‌جهت دل آدم شور می‌زند، این جنبه‌ی ارتباطی اگر قوی باشد باید به سایرین بپردازید، همانطور که خودتان را دوست دارید و از خودتان پذیرایی می‌کنید، و خود را به‌قول مشهور پروار می‌کنید، از دوستان هم همینطور با خبر باشید. البته این حدّ اعلا و اغراقش را جامی در اشعارش گفته که به‌عنوان تمثیل می‌توانیم بگوییم؛ مجنون را گفتند: باید رگ بزند بیشتر بزند، فصّاد آمد. (فصّاد همان که رگ می‌زند) مجنون گفت: نه نمی‌شود گفت: چرا؟ گفت:

ترسم ای فصّاد گر فصدم کنی

تیغ را ناگاه بر لیلی زنی

می‌گوید: در رگ و خون من لیلی است. یا می‌گوید:

من کی‌ام لیلی و لیلی کیست من

ما یکی روحیم اندر دو بدن

منتها این مسأله هست که تا دل‌هایمان به هم نزدیک نباشد و این غل‌وغش‌ها از آن شسته نشود این حالت امکان ندارد. باید غل‌وغشی که از هرکسی داریم به‌خصوص از هر مؤمنی داریم بشوئیم در آن صورت همه یکی هستیم؛ ان‌شاءالله خداوند به همه‌ی ما تفضّل کند همانطور که همه‌ی ما را یکی حساب می‌کند یکی ما را ده تا

حساب کند. یکی ما را ده تا حساب می‌کند ده تای ما را یکی حساب می‌کند و می‌چسباند و به موقعش هم یکی ما را ده تا حساب می‌کند ان شاءالله. در کرم و نه خدای نکرده در عذاب، در کرم و بخشش و رحمت هر کدام ما را ده تا حساب می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

حالا ساعت‌ها عوض شده. خداوند فقط یک ساعت را به رسمیت می‌شناسد که می‌گوید: اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالشُّقُ الْقَمَرُ،^۲ سایر ساعت‌ها، به تشخیص ماست. بخشید اینها همه حاشیه است ولی حواشی‌ای هم که همیشه می‌گوییم با متن یکی است. منتها یک متن جداگانه است. یک متن جداگانه در اینجا می‌شود حاشیه‌ی یک متن دیگر.

حتی در مورد وقت‌ها و مردم، ماه و خورشید را گذشته از اینکه در یک آیه‌ی دیگری گفته که: وَ سَحَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ،^۳ یعنی همیشه. اینجا می‌گوید: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ،^۴ از نظر ما هلال یعنی ماه دیگر. از ماه هم ما چیزی نمی‌فهمیم جز هلال و بدر و آمدن و این آمد و رفت ولی خداوند همه‌ی اینها را برای بشر آفریده، آن قسمتش را که بشر می‌بیند برای بشر آفریده. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ،^۵ از این ماه و خورشید، از این اهله، ماه و هلال هم به ماه مربوط است، هم به نور خورشید. می‌گوید: از اینها می‌پرسند، اینها چیست؟ خلاصه‌اش بگو ربطی به ماها ندارد. به شما، به ما چه؟ فقط

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۴ ه. ش.

۲. سوره قمر، آیه ۱.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۳.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

خدا می‌گوید: هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ، این برای شما ساعت است. فعلاً این ساعتِ زمانی برای شما است، تا وقتی که: أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَشَقَّ الْقَمَرُ. حالا اینها پس برای مردم است. اما آن مثل فارسی است می‌گوید که:

چون بد آید هر چه آید بد شود

یک بدی ده گردد و ده صد شود

همین هلال ماه، برای ما گاهی دعوا می‌شود. در طی تاریخ گاهی کشتار داده. برای اینکه بفهمند هلال ماه کی است؟ محرم کی است؟ حج، موسم حج، اینها، کشتارها داده. گاهی اوقات که حالا به هرجهتی بوده کشتار نداده وسیله‌ی مبارزه‌ی اجتماعی شده. آقا ول کنید! این چیز مذهبی را دیگر مبارزه‌ی اجتماعی چه کار دارید؟ این گروه زده در آن گروه که امروز عید قربان است، آن گفته که نخیر عید قربان نیست ولی حالا عید قربان را یک‌طوری حل می‌شود کرد. عید فطر است، آن یکی گفته نخیر عید فطر نیست. این گفته روزه نگیر حرام است من می‌زنم، تو را می‌کشم، او می‌گوید روزه بگیر، افطار بگیر، اگر نه گناه کردی، من می‌زنم می‌کشم. همین یک مسأله می‌شود. حالا مثل اینکه هر وقتی این نزاع یک‌طوری ظاهر می‌شود.

حالا این تغییر ساعت، اولاً مسأله‌ی مهمی نیست. این ساعت مهم نیست، این ساعتِ متداول امروز. یک وقتی می‌گفتیم: ساعت روی دوازده که ایستاده بود، مثلاً می‌گفتیم ساعت، دسته‌ی ساعت. چقدر

مانده به دسته؟ دسته چه بود؟ غروب. حالا همان ساعت دوازده می‌گوییم ساعت چند است؟ می‌گوید ظهر است. می‌گوییم نماز غروب کی است؟ می‌گوید نمی‌دانم، نگاه کن. آن که آن روز بود امروز اینطوری است. بنابراین فرق نمی‌کند. یک روزی هم آمد گفتند که ساعت دوازده یک ساعت به ظهر است، ساعت‌ها را عوض کرده‌اند. حالا ما چون بد آید، ما در عوض کردنش جار و جنجال داشتیم خوشبختانه به زد و خورد نرسید. حالا باز دومرتبه حل شده، این هم اسباب زحمت است. آن ساعت بهاری اسباب زحمت بود، آوردیم. این هم عوض کردنش اسباب زحمت است. پس بینیم عیب از ما است، نه از ساعت. ما که هر طور ساعتی پیش آمد، گفتیم اسباب زحمت است، اسباب زحمت شد برای عده‌ای. پس این عیب از ما است.

حالا اینها همه حاشیه بود و مقدمه‌ای بود که گفتم. یک چیزی از طرف خودم، در ساعت‌هایی که نوشته‌ایم در این برنامه، نوشته‌ایم هشت‌ونیم. قاعدتاً من زودتر از هشت‌ونیم نخواهم توانست بیایم. برای اینکه من می‌توانم، خودم به اصطلاح صبحانه‌ای نمی‌خواهم، می‌آیم یک چایی می‌خورم، ولی آخر اینهایی که برنامه‌شان بسته به من است، تا من غذا نخورم، نمی‌خورند و اینها هم باید غذا بخورند. مجبوریم باشیم تا نان از خارج از منزل بیاید و چه بیاید و اینها. این است که

همیشه دیر می‌شود. یک معذرت‌خواهی همیشگی بر پیشانی من نوشته. شما اول آن را بخوانید بعد به حرف‌های من گوش بدهید. این یکی، بعد هم گفتند: ساعت هشت و نیم دیر است، خیلی‌ها می‌خواهند اداره بروند یا.... زودترش را هم من شاید نتوانم. حالا من می‌گویم آقایان، خانم‌ها فرض کنند هشت و نیم را هشت است، آنها هشت بیایند، در را می‌گویم باز کنند که باشند. من هر ساعتی بیایم من را مرخص کنید، اجازه بدهید. برای اینکه گفتم: پیشانی‌ام این را نوشته.

حالا ان‌شاءالله سال جدید را برای چندمین بار تبریک می‌گویم. تبریک هر چند، چندمین بار باشد باز هم، کسانی که قند ندارند، یک قاشق عسل می‌خورند، نمی‌شود گفت: برای تو بس است، نه! هر چه می‌خواهد بخورد. ان‌شاءالله شروع سال جدید که از لحاظ هوا خداوند مرحمت کرده، به ما نوید داد، گفت که مایوس نباش، عشق الهی را داشته باش.

ای که مایوس از همه سویی

به سوی عشق رو کن

قبله (یا کعبه)ی دل‌هاست آنجا

هر چه خواهی آرزو کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

کتاب تجلی حقیقت که جریان شهادت حضرت حسین بن علی است قرائت می‌شد، البته شیرینی مجالس ما، مجالس همه‌ی مسلمین، بالاخص شیعیان واقعی، شیعیان که ما اهل عرفان باشیم...، نام آن بزرگوار است، چه در عزا و چه در شادی ولی خود همان بزرگان، دیگران را توصیه نکردند به اینکه عزاداری مفصل بکنند و حتی بزرگان، عرفا هم بعضی‌ها توصیه کرده‌اند که برای ما عزاداری نکنید و این اواخر که رسوم جامعه، اجتماعی برقرار بود، حضرت سلطان علیشاه، نورعلیشاه، حضرت صالح علیشاه، حضرت رضاعلیشاه، محبوب علیشاه، همه‌ی اینها توصیه کردند که هر چه زودتر، یعنی برای اینکه بیشتر طول نکشد، به چهل روز محدود کردند که گفتند: بعد از چهل روز دیگر از عزا دربیایید.

برای این است که حالت شادی و نشاط در جامعه باشد و رو به توسعه بگذارد و از این جهت اعیاد هم، مثلاً عید نوروز را که ما این روزها می‌گیریم، اینها یک موجباتی است مثل باطری، نیرویی که به انسان داده می‌شود که در این ایام با شادی و تحرک برای پیشرفت آماده بشود.

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۴ ه. ش.

کتاب تجلی حقیقت هنوز قرائتش تمام نشده، ولی به همین حساب قرار شد که کتاب دیگری بیاورند، خوانده بشود و آن رهنمای سعادت است. یعنی فرمایشات مستقیم الهی. بنابراین برای ما یاد این بزرگان، یاد حضرت امام حسین به خصوص، اهمّیت و ارزشش آنقدر زیاد است که هم جشن ما را می‌تواند در بر بگیرد و هم عزای ما را. ما می‌گوییم که مثلاً حضرت پیروز شد و حال آنکه جریانش را می‌دانید چطوری بود؟ اما پیروزی وقتی است که، از این جهت می‌فرماید که: *إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ*، زندگی اصلاً چیست؟ برای انسان البته، زندگی داشتن یک عقیده و ایمانی است و کوشش در راه آن. این به اصطلاح برنامه‌ی همه‌ی بزرگان بوده است. این برنامه را اگر ببینیم حضرت به هدف خودشان رسیدند. وظیفه‌ای که خداوند برایشان مقرر کرده بود، انجام دادند و به ماها هم توصیه کردند هنوز که هنوز است از آن سال هزار و مثلاً سیصد و خرده‌ای سال می‌گذرد، همیشه ما به یاد آن حضرت هستیم. البته برای کسانی که فقط دنیا را، حیات را، این زندگی مادی می‌دانند حالا چه ثروت، چه قدرت، چه هر چه، اینها البته از این مکتب خبری ندارند و به دور هستند و شاید لیاقت اینکه درک این مطلب را بکنند، ندارند.

برنامه‌ای که برای همه‌ی مسلمین از اول تا امروز چیده‌اند،

همه‌اش در قرآن آمده است، در قرآن هست. ما اگر فکر کنیم، چون فکر ما، نتیجه‌گیری‌ها و استدلال‌هایی که می‌کنیم، برحسب زندگی است و حیاتی است که در اینجا داریم. یکی از این جلوه‌های دانش بشری و جلوه‌های عقیده که به انسان عقیده می‌دهد، یا عقیده را تصحیح می‌کند، وقایع تاریخی است. این مسأله، آنقدر مهم است که در قرآن هم یک فصل مهمی هم همیشه به این ذکر وقایع و زندگی بزرگان اختصاص داده شده است... اما اگر حیات را ما فقط همین حیات عادی بگیریم، در این صورت یک بحث دیگری است. ما در این زندگی اگر بخواهیم از این نظر حیات را حساب کنیم، بین ما که جان داریم و بین همین گیاه که جان دارد، چه فرقی هست؟ هر دو جان داریم. مثل سعدی که فرموده است:

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

نه! اگر باز هم بگوییم زندگی به حیات است، به جان است، به روح است که در این روح ما با گیاهان هم مشترکیم. گیاهان همه حیاتی دارند. منتها خداوند چون فرمود که: *إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ*^۱، *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۲، یک خلیفه و نماینده‌ای از خودم در روی زمین

۱. سوره ص، آیه ۷۱.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

می‌آفرینم که بعد هم فرمود، دیدیم... اِنِّیْ خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِیْنٍ، جزء خلقت‌های جداگانه نیامورد. یعنی انسان تافته‌ی جداگانه‌ای نیست. انسان با آن جانداران دیگر تفاوتی ندارد. به همین حساب هم هست که در عرف انسانی، کشتن بیجای حیوانات و کشتن بیجای گیاهان صحیح نیست و حتّی در مذاهب اولّیه‌ی بشر، اصلاً گناه تلقی می‌شد ولی چون خداوند انسان را بر همه‌ی کره‌ی زمین مسلّط کرده است: سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِیْعًا، اجازه داده است به دست این بشر، به تدریج که از سایر جانداران بهره و استفاده ببرد.

فرموده است همین قربانی که ما در ایام عید قربان می‌کنیم، برای این است که بفهماند سایر اوقات، بیجا کاری نکنید. کشتن یک حیوان را بیجا، برای هوس انجام ندهید و این است که از مشاغلی که صحیح نیست شکار است. نه اینکه برای یک مرتبه ولی کسی که شغلش را شکار قرار بدهد، ممنوع کرده‌اند.

فرموده‌اند کسی که استطاعت دارد، بیاید، حیوانی را قربانی کند. سابقه‌ای هم که برای این داستان آفریدند و فرموده‌اند، به این حیوانی که قربانی می‌شود یک شخصیت مستقلی داده‌اند که فرمود: وَفَدَّیْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیْمٍ^۲، این را عظیم تقریباً، صفتی برایش فرموده است.

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۷.

بشر را، برای اینکه بهتر بفهمد، خداوند این قدرت را به او داده است. به اصطلاح شمه‌ای از قدرت خودش که کاوش کند با جستجو و هم هدف خودش را درک کند، هم موجودیت خودش را که موجودیتش با چیست؟ این همه رشته‌های علمی‌ای که ما می‌گوییم وجود دارد، اینها همه هر گاه در راه خدمت به فهم و دانش و معرفت بشر باشد، علم واقعی است. علمی است که خداوند یاد داده، علمی است که خداوند فرمود: *عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ*^۱، به انسان علم‌هایی داد که نمی‌دانست. انسان که هیچی نمی‌دانست یک جاندار است، یک حیوانی است.

در این راه هم البته بنا به آن قاعده‌ی لطف، برای اینکه ما سردرگم نشویم، هر وقت اشکالی داشتیم، یک مرجع حل باشد، برای اینکه ما خلیفه‌ی الهی هستیم. با خود موکل با خود من.... باید در ارتباط باشیم. این ارتباط برای همه میسر نیست و همه قابلیت آن را ندارند. این است که طبق قاعده‌ی لطف، خداوند نمایندگان فرستاد که مسأله‌ی مفصلی است و برنامه‌ی این کار را قرآن قرار داد. قرآن را که ما اگر دقت کنیم پیغمبر که از یک جوان به اصطلاح در مکه بود و زیاد مورد شناسایی هم نبود، به تدریج کسی شد که تاریخ را می‌بینیم،

شخص اول دنیا شد. این از چه برنامه‌ای کمک کرد؟ کارش چه بود؟ کارش همین برنامه‌ای بود که در قرآن به ما گفته است. یعنی از آن زشتی‌ای که حالت حسد دارد، در احتراز بود و آنچه موجب عظمت خود او شده بود به ما گفت، که هرکسی به اندازه‌ی لیاقتش از این سفره‌ی عظیم معرفت، لقمه‌ای بردارد.

این است که تمام عرفا، هم مبانی صحبت خودشان را به قرآن متکی کرده‌اند و از قرآن استنباط کرده‌اند. به همین حساب ان شاءالله بعد از این، رهنمای سعادت را خواهیم خواند که تفسیر قرآن است. خداوند توفیق بدهد که درک داشته باشیم. ان شاءالله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان	۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)
	۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
	۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
	۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
	۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)
	۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)
	۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
	۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
	۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
	۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)
۵۰۰ تومان	۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)

مجموعه هفده:
۱۰۰
تومان
۰۰:۰۰
(فصل)